

نسبت‌سنجی حقوق سیاسی و شهروندی سیاسی در دوره پهلوی دوم

آرمان عدالتی

دانشجوی کارشناسی‌ارشد علوم سیاسی، دانشگاه شیراز.

چکیده

پژوهش حاضر به بررسی نسبت میان حقوق سیاسی و شهروندی سیاسی در دوران پهلوی دوم می‌پردازد و تأثیر ساختار اقتدارگرایی حکومت بر تحقق این حقوق را تحلیل می‌کند. روش پژوهش، توصیفی - تحلیلی بوده و داده‌ها از طریق مطالعات کتابخانه‌ای - اسنادی گردآوری شده است. پرسش اصلی تحقیق این است که چه نسبتی میان حقوق سیاسی و شهروندی سیاسی در دوران پهلوی دوم وجود داشته است؟ فرضیه پژوهش بر این مبناست که علی‌رغم تأکید قانون اساسی بر برخی حقوق سیاسی، ساختار اقتدارگرایی حکومت و فرهنگ سیاسی سلطه‌پذیر مانع از تحقق کامل شهروندی سیاسی شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که حقوق سیاسی مانند آزادی بیان، مشارکت سیاسی و حق رأی، اگرچه در قوانین رسمی لحاظ شده بودند، اما در عمل تحت کنترل شدید حکومت قرار داشتند. در نتیجه، حقوق شهروندی نیز به‌جای بستری برای توسعه دموکراسی، به ابزاری برای نمایش اقتدار حکومت تبدیل شد. این پژوهش با تأکید بر تأثیر ساختارهای سیاسی و فرهنگی بر حقوق شهروندی، به درک عمیق‌تری از چالش‌های توسعه دموکراسی در ایران کمک می‌کند.

واژگان کلیدی: حقوق سیاسی، شهروندی سیاسی، اقتدارگرایی، فرهنگ سیاسی، پهلوی دوم

۱-مقدمه

یکی از مفاهیم کلیدی در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی، شهروندی سیاسی است که ارتباط مستقیمی با حقوق سیاسی دارد. شهروندی سیاسی به معنای برخورداری افراد از حقوق و آزادی‌های سیاسی همچون: حق رأی، حق انتخاب‌شدن، آزادی بیان، آزادی اجتماعات و مشارکت در تصمیم‌گیری‌های سیاسی است. تحقق این حقوق، نه تنها به تقویت دموکراسی و مشارکت سیاسی منجر می‌شود، بلکه میزان مردم‌سالاری در یک جامعه را نیز نشان می‌دهد. از سوی دیگر، تاریخ معاصر ایران، به‌ویژه در دوران پهلوی دوم، عرصه‌ای مهم برای مطالعه وضعیت حقوق سیاسی و شهروندی سیاسی محسوب می‌شود؛ چرا که در این دوره، ایران با تحولات عمده‌ای در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی مواجه بود. به‌رغم برخی اصلاحات و توسعه‌های ظاهری، حکومت پهلوی دوم به دلیل ساختار اقتدارگرایانه خود، در مسیر تحقق کامل حقوق سیاسی و شهروندی سیاسی موانع بسیاری ایجاد کرد؛ بنابراین، بررسی نسبت میان حقوق سیاسی و شهروندی سیاسی در این دوره می‌تواند به فهم عمیق‌تری از روند توسعه سیاسی و محدودیت‌های ساختاری در ایران معاصر منجر شود.

در همین راستا، مقاله حاضر با تمرکز بر دوران پهلوی دوم، به دنبال تحلیل این مسئله است که چگونه حقوق سیاسی در قوانین رسمی آن دوره تعریف شده و در عمل تا چه اندازه محقق شده است. این پژوهش به بررسی شاخص‌های حقوق سیاسی همچون آزادی بیان، آزادی احزاب و مشارکت سیاسی پرداخته و میزان تحقق یا عدم تحقق این حقوق را در بستر فرهنگی، اجتماعی و سیاسی آن دوران ارزیابی می‌کند. همچنین، ارتباط میان حقوق سیاسی و شهروندی سیاسی مورد تحلیل قرار گرفته و مشخص خواهد شد که آیا ساختار سیاسی پهلوی دوم، زمینه تحقق حقوق شهروندی را فراهم کرده یا بالعکس، به‌عنوان مانعی در برابر آن عمل کرده است. با بررسی این موضوعات، پژوهش حاضر می‌کوشد تا تصویری روشن از چگونگی تعامل میان حاکمیت، جامعه و حقوق شهروندی ارائه دهد و نقش فرهنگ سیاسی و ساختارهای اقتدارگرایانه را در این فرایند بررسی کند.

برای دستیابی به این هدف، پژوهش از روش توصیفی - تحلیلی بهره می‌برد و اطلاعات مورد نیاز را از طریق مطالعات کتابخانه‌ای و اسناد گردآوری می‌کند. سؤال اصلی تحقیق این است که چه نسبتی میان حقوق سیاسی و شهروندی سیاسی در دوران پهلوی دوم وجود داشته است؟ در پاسخ به این سؤال، فرضیه‌ای که بررسی می‌شود این است که اگرچه در قانون اساسی و برخی اسناد رسمی این دوره شاخص‌هایی برای حقوق سیاسی تعریف شده بود، اما به دلیل اقتدارگرایی نظام سیاسی، موانع ساختاری و فرهنگ سیاسی غالب، تحقق کامل شهروندی سیاسی امکان‌پذیر نشد. این پژوهش باهدف درک بهتر تاریخ سیاسی ایران و شناخت چالش‌های تحقق حقوق شهروندی در دوران پهلوی دوم، نه تنها به تحلیل تحولات این دوره کمک می‌کند، بلکه می‌تواند در ارائه راهکارهایی برای تقویت شهروندی سیاسی در شرایط کنونی ایران و سایر جوامع نیز مؤثر باشد.

۲-پیشینه پژوهش

باتوجه به اهمیت موضوع شهروندی و حقوق سیاسی به‌صورت مجزا در رابطه با این دو موضوع آثار و نوشته‌های زیادی وجود دارد. همچنین دوران پهلوی دوم نیز از جهات مختلف توسط نویسندگان و پژوهشگران زیادی مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. اکثر آثار در رابطه با شهروندی در دوران پهلوی دوم در پیوند با توسعه مورد توجه و بررسی واقع شده است؛ اما پژوهش حاضر به طور مشخص نسبت بین شهروندی سیاسی و حقوق سیاسی در دوران پهلوی دوم را بررسی می‌کند که تا کنون پژوهشی در این باره صورت نپذیرفته است. از این‌رو در بخش پیش رو به پژوهش‌های نزدیک و همسو با موضوع پژوهش می‌پردازیم:

رحمان قربانی (۱۴۰۱) در مقاله‌ای تحت عنوان **فرهنگ سیاسی ایران و تحقق حقوق شهروندی** با تقسیم‌بندی فرهنگ سیاسی به فرهنگ سیاسی حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان، بیان می‌کند که سلطه‌گرایی حکومت‌کنندگان و سلطه‌پذیری حکومت‌شوندگان و همچنین نوع نگرش ایرانیان چه در سطح حاکمان و چه در سطح شهروندان به قدرت و متفرعات آن، از عوامل اصلی عدم تحقق حقوق شهروندی در ایران بوده است. در این مقاله لازمه تحقق حقوق شهروندی توجه همه‌جانبه و همگانی در سطوح مختلف به این موضوع است و بی‌توجهی به آن خصوصاً توسط صاحبان قدرت و دستگاه‌های اجرایی می‌تواند مانع تحقق حقوق شهروندی شود.

این پژوهش یک دوره خاص تاریخی را مورد تحلیل و بررسی قرار داده و با یک نگاه کلی به تاریخ ایران نتایج ذکر شده را مطرح کرده است.

غلام‌عباس توسلی (۱۳۸۳) در مقاله **واقعیت اجتماعی شهروندی در ایران** ضمن تقسیم‌بندی شهروندی در ایران به امتناع شهروندی (ایران باستان)، امکان شهروندی (ایران پس از اسلام تا مشروطه) و ایجاب شهروندی (ایران پس از مشروطه تا انقلاب ۵۷) به این نتیجه رسیده که انسداد سیاسی، نبود رقابت سیاسی، نبود مشارکت سیاسی، دولت رانتی، حزب‌سازی دولتی از یک طرف، و از طرف دیگر دولت نیرومند و مداخله‌گر، دولت استیلا گر بر جامعه مدنی، دولت محافظه‌کار در توسعه سیاسی، مانع تحقق شهروندی سیاسی در ایران دوران پهلوی دوم شده است. در این پژوهش جایگاه شهروندی از دوران ایران باستان تا انقلاب اسلامی مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته؛ اما بیشتر تمرکز و توجه بر قانون اساسی در دوران انقلاب اسلامی و پس از آن برای تحقق شهروندی بوده و ادوار دیگر به‌صورت کلی و گذرا مورد توجه قرار گرفته است.

سعید جهانگیری (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با نام **بررسی موانع توسعه سیاسی در ایران (مطالعه موردی: پهلوی دوم)** به این نتیجه رسیده که هر گاه دولت بی‌نیاز و مستقل از مردم شده و از تمرکز قدرت برخوردار بوده، همواره عرصه را برای فعالیت سازمان‌های جامعه مدنی تنگ کرده و در نتیجه مانع استقرار توسعه سیاسی شده است. به طور خاص در دوران پهلوی دوم هر چه تمرکز و اتکا انحصاری دولت بر درآمد نفت بیشتر شد، بنیۀ جامعه مدنی نیز ضعیف‌تر شد و این امر مانع بزرگی بر سر راه توسعه سیاسی در دوران پهلوی دوم بود. در این پژوهش به نقش جامعه مدنی در تحقق توسعه سیاسی دوران پهلوی دوم اشاره شده اما به نقش و اهمیت حقوق سیاسی شهروندان برای توسعه سیاسی توجه نشده است. نقش حقوق سیاسی برای تحقق شهروندی سیاسی در هر کشوری برای توسعه سیاسی آن کشور اهمیت زیادی دارد.

مرتضی منشادی (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان **نهادهای ایدئولوژیک و استمرار حکومت پهلوی دوم** توضیح داده که رژیم پهلوی با در اختیار گرفتن دستگاه‌های ایدئولوژیک همچون؛ رادیو، رسانه، مذهب، آموزش و پرورش و ایجاد سایر نهادها و مؤسسات فرهنگی وابسته به دربار از جمله: بنیاد فرهنگ پهلوی و اداره کل انتشارات و تبلیغات به‌صورت مهندسی شده، آگاهی توده‌های مردم را از ایدئولوژی شاهنشاهی پهلوی بیشتر و ذهنیت آنها را نسبت به سایر ایدئولوژی‌های رقیب که در حاشیه قرار داشتند و تهدیدی بالقوه نیز برای قدرت پهلوی محسوب می‌شدند، گمراه و جهت‌دهی می‌کردند. این امر مانع از آگاهی مردم برای فعالیت‌های سیاسی شده و به همین دلیل مردم پیگیر مطالبات و حقوق شهروندی خود نمی‌شدند. در این پژوهش بیشتر تمرکز بر این موضوع بوده که شاه و نهادهای حکومتی سعی داشتند مردم را با ایجاد نهادهای ایدئولوژیک کنترل کنند؛ اما به این نکته پرداخته نشده که حقوق شهروندی و سیاسی مردم در آن دوران شامل چه مواردی می‌شده و آیا مردم طبق قانون شرایط و توان انتقاد، اعتراض یا بیان خواسته‌های خود را داشتند یا این امکان برای آنها فراهم نبوده.

مجید عباس‌زاده و عبدالرحمن حسنی فر (۱۴۰۱) در مقاله **مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی ایران و چگونگی رواج آنها در دوره محمدرضا شاه**، اعتقاد دارند که فرهنگ سیاسی ایران در دوره حکومت محمدرضا شاه، مؤلفه‌های غیرمدنی داشته و از

میان عوامل مختلفی که در شیوع این مؤلفه‌ها نقش داشته‌اند، ساختار سیاسی نقش مهم‌تری داشته است. مقاله بر این ادعاست که افرادی که طی سال‌های طولانی تحت سلطه حکومت اقتدارگرای پهلوی دوم زندگی کرده بودند، به‌صورت طبیعی خصلت غیردموکراتیک و اقتدارگرایانه پیدا کرده و روح حاکم بر نخبگان سیاسی و مردم ایران در رفتار، اخلاق و روحیات آنها متجلی شده است.

در این مقاله عوامل مختلفی مثل ترس از قدرت شاه، ستیزه‌جویی و عدم تساهل، احساس ناامنی، بی‌اعتمادی و قانون‌گریزی در فرهنگ سیاسی پهلوی دوم مورد بررسی قرار گرفته؛ اما بحث شهروندی سیاسی و حقوق سیاسی در بین موارد دیده نمی‌شود؛ درحالی‌که حقوق و وظایف شهروندی و نوع نگاه مردم و حکومت به حقوق سیاسی در رواج فرهنگ سیاسی اهمیت زیادی دارد.

در پژوهش حاضر تمرکز بر حقوق شهروندی و حقوق سیاسی است و نسبت آنها با یکدیگر و با نظام سیاسی و فرهنگ سیاسی دوره دوم پهلوی سنجیده می‌شود.

۳- روش پژوهش

در این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و گردآوری اطلاعات به شیوه کتابخانه‌ای - اسنادی علاوه بر بررسی مفهوم حقوق شهروندی و حقوق سیاسی، نسبت این دو مفهوم با یکدیگر و نقش آنها در دوران پهلوی دوم مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد.

۴- چارچوب مفهومی

در این قسمت به چند مفهوم مهم و مرتبط با موضوع پرداخته خواهد شد:

۴-۱. حق

منظور از حق، امتیازی است که به‌وسیله قانون به انسان اعطا می‌شود. در گفتمان حقوق بشر که در بستر اندیشه مدرن تکوین یافت، حق مزیت‌هایی است که انسان‌ها صرفاً از آن جهت که انسان‌اند و نه به جهت قرارداشتن در موقعیتی خاص یا برخورداری از شرایط ممتاز از آن بهره‌مند می‌شوند. در علوم سیاسی حق به معنای قدرت است، قدرتی که ثمره‌اش امتیاز است و استحقاق عمل به شیوه‌ای خاص یا مواجهه با دیگری به روش خاص. حق را به لحاظ منشأ آن به دودسته حق‌های قانونی و اخلاقی تقسیم می‌کنند؛ هرچند برخی بر این باورند که این دوگانه را باید با سه‌گانه حق‌های قانونی، اخلاقی و دینی عوض کرد (حیدری و دیگران، ۱۴۰۲: ۳۰۰).

معنای حق را می‌توان به چند دسته تقسیم‌بندی کرد:

۱. حق به معنای ادعا: در این معنا، حق به‌عنوان یک ادعای قانونی تعریف می‌شود که یک فرد یا گروه نسبت به دیگری دارد به‌عنوان مثال: حق مالکیت، حق آزادی بیان و حق رأی از جمله حقوق به معنای ادعا هستند.
۲. حق به معنای آزادی: در این معنا، حق به‌عنوان یک آزادی قانونی تعریف می‌شود که یک فرد یا گروه از آن برخوردار هستند. به‌عنوان مثال: حق آزادی اندیشه، حق آزادی مذهب و حق آزادی تجمع و اعتراض از جمله حقوق به معنای آزادی هستند.

۳. حق فردی: این حقوق به افراد به‌عنوان فرد خاص تعلق دارند و مستقل از هرگونه عضویت در گروه یا نهادی هستند. به‌عنوان مثال: حق حیات، حق مالکیت، حق آزادی بیان و حق رأی از جمله حقوق فردی هستند.
۴. حق جمعی: این حقوق به گروه‌های اجتماعی مانند اقوام، مذاهب، زبان‌ها و جنسیت‌ها تعلق دارند. به‌عنوان مثال: حق آموزش به زبان مادری، حق آزادی مذهب و حق برابری جنسیتی از جمله حقوق گروهی هستند.
۵. حقوق بشر: این حقوق به همه انسان‌ها، صرف‌نظر از ملیت، نژاد، مذهب، زبان یا جنسیت، تعلق دارند. به‌عنوان مثال، حق حیات، حق آزادی، حق برابری و حق زندگی در صلح از جمله حقوق بشر هستند.

۴-۲. شهروندی

شهروند به لحاظ لغوی مرکب از دو کلمه شهر به معنای جامعه انسانی و وند به معنای عضو وابسته به این جامعه است. مفهوم شهروند بدون تجمع افراد در کنار یکدیگر حاصل نمی‌شود؛ بلکه این مفهوم در چارچوب و قلمرو جامعه مدنی شکل می‌گیرد. شهروندی چهار بخش اصلی دارد که شامل عضویت، حقوق، مشارکت و مسئولیت است که ابتدا فرد باید به‌عنوان عضو جامعه پذیرفته شود پس از عضویت، سایر بخش‌های شهروندی بر فرد اعمال می‌شود.

شهروندی به‌عنوان پدیده‌ای اجتماعی و سیاسی نیز از ویژگی‌های مهم نظام‌های اجتماعی و سیاسی دموکراتیک و شاخصی کلیدی برای مدرن بودن یک جامعه به حساب می‌آید، به‌گونه‌ای که عضویت افراد در جوامع مدرن با موقعیت شهروندی آنها پیوند می‌خورد و از این طریق احساس هویت می‌کنند و به مشارکت خود در جامعه مبادرت می‌ورزند.

از نظر مارشال شهروندی منزلتی اعطا شده به آنهایی است که اعضای کامل یک اجتماع هستند. همه آنهایی که این منزلت را دارا هستند، نسبت به حقوق و وظایفی که این منزلت به آنها بخشیده برابری؛ به تعبیر دقیق‌تر از نظر جانوسکی شهروندی عضویت فعال یا منفعل افراد در ملت - دولت با حقوق و تکالیف شمول‌گرایانه معین که در یک سطح مشخصی از برابری است، است (غیاثوند، ۱۳۹۴: ۱۲۰).

از همه مهم‌تر این که شهروندی دارای مجموعه گسترده‌ای از حقوق و تکالیف مدنی سیاسی و اجتماعی است. پس به تعبیری نیز می‌توان گفت شهروندی هم عنصری منفعل و هم عنصری فعال دارد.

به عبارت دیگر، شهروندی به معنای عضویت و مشارکت یک فرد در جامعه و دولت است. شهروندی شامل چند مفهوم کلیدی است: ۱. حقوق شهروندی: شهروندان دارای حقوقی مانند: آزادی بیان، حق رأی، دسترسی به عدالت هستند که دولت‌ها موظف‌اند این حقوق را تضمین کنند. ۲. مسئولیت‌های شهروندی: شهروندان وظایف و مسئولیت‌هایی نیز دارند؛ مانند: پرداخت مالیات، رعایت قوانین و مقررات و مشارکت مدنی. ۳. هویت ملی: شهروندی به معنای تعلق داشتن به یک کشور و هویت ملی است. شهروندان باید احساس تعهد و وفاداری به کشور خود داشته باشند. ۴. مشارکت سیاسی: شهروندان حق دارند در امور سیاسی و تعیین سرنوشت جامعه با اشکال مختلف مثل رأی‌دادن، مشارکت کنند. ۵. برابری: همه شهروندان صرف‌نظر از نژاد، جنسیت و مذهب، در برابر قانون برابر هستند. ۶. احساس تعلق به جامعه: شهروندان احساس تعلق به جامعه دارند و خود را عضوی از آن می‌دانند.

بنابراین، شهروندی یک مفهوم چندبعدی است که شامل حقوق، مسئولیت‌ها، هویت ملی، مشارکت و احساس تعلق شهروندان به یک جامعه و دولت می‌شود.

۴-۳. حقوق شهروندی

مفهوم حقوق شهروندی همچنان یک مفهوم مناقشه‌آمیز است؛ یعنی این‌طور نیست که کاملاً ابهامات مفهومی آن برطرف شده باشد. مفهوم حقوق شهروندی به یکی از مفاهیم اصلی در سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های اجتماعی بدل شده است. بررسی اجمالی مقررات موجود نشان می‌دهد که مفهوم حقوق شهروندی همیشه با حقوق بشر همراه بوده و باوجود مطالعه و تحلیل جداگانه آنها از سوی اندیشمندان، در عمل تفکیک خاصی در این مورد صورت نگرفته است و اسناد بین‌المللی موجود، تا حد زیادی زمینه معرفی مفاهیم حقوق بشر و شهروندی را فراهم ساخته‌اند (قربانی و دیگران، ۱۴۰۱: ۳۲).

حقوق شهروندی یک مفهوم نسبتاً وسیعی است که شامل حقوق سیاسی و غیرسیاسی (حقوق مدنی و بهره‌مندی‌های فردی و اجتماعی که دارای صبغه سیاسی نیستند) است. از این‌رو، می‌توان گفت که حقوق شهروندی شامل هر سه نسل حقوق بشری (حقوق مدنی و سیاسی، حقوق اقتصادی و اجتماعی و حقوق همبستگی) که در سطح دکترین مطرح شده‌اند، هستند (شهریاری، ۱۳۹۶: ۱۱۴).

همان‌طور که بیان شد حقوق شهروندی یک مفهوم پیچیده و مناقشه‌آمیز است و تاکنون افراد مختلفی تفاسیر و برداشت‌های مختلفی از آن ارائه داده‌اند. اما به‌طور کلی در تقسیم‌بندی حقوق مرتبط با حقوق شهروندی اشتراک نظر وجود داشته است. حقوق شهروندی معمولاً به چهار دسته کلی تقسیم می‌شود:

۱. حقوق مدنی: این حقوق به افراد به‌عنوان اعضای جامعه تعلق دارند و مستقل از هرگونه عضویت در گروه یا نهادی هستند. به‌عنوان مثال، حق حیات، حق مالکیت، حق آزادی بیان و حق برابری در برابر قانون از جمله حقوق مدنی هستند.
۲. حقوق سیاسی: این حقوق به افراد به‌عنوان شهروندان تعلق دارند و به آنها امکان مشارکت در فرایند سیاسی را می‌دهند. به‌عنوان مثال، حق رأی، حق تشکیل احزاب سیاسی و حق آزادی تجمع از جمله حقوق سیاسی هستند.
۳. حقوق اجتماعی: این حقوق به افراد به‌عنوان اعضای جامعه تعلق دارند و به آنها امکان برخورداری از رفاه اجتماعی را می‌دهند. به‌عنوان مثال، حق کار، حق آموزش، حق بهداشت و حق تأمین اجتماعی از جمله حقوق اجتماعی هستند.
۴. حقوق فرهنگی: این حقوق به افراد به‌عنوان اعضای جامعه فرهنگی تعلق دارند و به آنها امکان حفظ و توسعه فرهنگ خود را می‌دهند. به‌عنوان مثال، حق آموزش به زبان مادری، حق آزادی مذهب و حق مشارکت در فرهنگ خود، از جمله حقوق فرهنگی هستند.

اهداف حقوق شهروندی: حقوق شهروندی می‌تواند به بسط و گسترش توانایی‌های شهروندان، تقویت حس تعلق اجتماعی، تقویت حس اعتماد به‌نظام مدیریت شهری، ایجاد عدالت در برخورداری از فرصت‌ها و امکانات ساماندهی و یکپارچه‌سازی امور شهروندان، بالابردن مشارکت و میزان اثرگذاری شهروندان در امور حکومتی، تقویت بینش زندگی جمعی و احترام به نیازهای جمعی در مقابل فردگرایی بینجامد. شاخص‌هایی که می‌توان با آنها میزان نهادینه‌شدن حقوق شهروندی را در جامعه سنجید عبارت‌اند از: میزان اعتماد عمومی به متولیان حکومتی و شهری، میزان آشنایی شهروندان به حقوق خود، میزان رعایت قوانین از سوی شهروندان، میزان احساس تعلق شهروندان به محل اقامت خود (شهر و کشور)، میزان تعامل و مشارکت هدفمند در جامعه، میزان جمع‌گرایی و ترجیح سود جمع بر گروه توسط اصناف و گروه‌ها (رمزی، ۱۳۹۴: ۵).

۴-۴. حقوق سیاسی

حقوق سیاسی از نظر حقوق‌دانان عبارت است از حقوقی که ذی‌حقان به‌عنوان اینکه عضوی از یک مجموعه سیاسی هستند، به دست می‌آورند. محدوده این حقوق در حوزه سیاسی است. حقوق سیاسی، بخشی از حقوق بشر است که به حقوق انسان‌ها در

حوزه سیاست می‌پردازد و اموری از قبیل: حق تعیین سرنوشت و مقدرات سیاسی و حق آزادی‌های سیاسی را شامل می‌شود. حق تعیین سرنوشت و مقدرات سیاسی مهم‌ترین حقوق سیاسی است. این حق خدادادی است (کاظم‌زاده، ۱۳۹۶: ۱۵۸). به معنای کلی‌تر، حقوق سیاسی به معنای برخورداری از امتیازات و آزادی‌هایی است که به افراد یا گروه‌ها در زمینه سیاست تعلق دارد. این امتیازات و آزادی‌ها می‌توانند در زمینه‌های مختلف، مانند حق مشارکت سیاسی، حق حاکمیت، حقوق بشر و ... باشند (ابراهیمی و دیگران، ۱۴۰۰: ۴۵۹).

حقوق سیاسی نقشی اساسی در تضمین حاکمیت مردم و مشارکت آنان در فرایندهای سیاسی ایفا می‌کنند. این حقوق به‌عنوان تضمینی برای حفظ آزادی‌ها و حقوق سیاسی افراد و گروه‌ها عمل کرده و از بروز دیکتاتوری و استبداد جلوگیری می‌نمایند (Beetham & Boyle, 2009: 45). از جمله مهم‌ترین حقوق سیاسی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

حق تعیین سرنوشت: این حق به مردم یک کشور یا منطقه اجازه می‌دهد که درباره سرنوشت سیاسی خود تصمیم‌گیری کنند (Beetham & Boyle, 2009: 102).

حق مشارکت سیاسی: این حق به مردم امکان می‌دهد که در فرایندهای سیاسی کشور خود مشارکت فعال داشته باشند (Dahl, 2020: 78).

حق آزادی بیان: این حق به افراد اجازه می‌دهد که نظرات و عقاید خود را آزادانه بیان کنند (Beetham & Boyle, 2009: 56).

حق آزادی تجمع: این حق به مردم امکان می‌دهد که آزادانه تجمع کرده و اعتراضات خود را بیان نمایند (Dahl, 2020: 89).

حق آزادی احزاب سیاسی: این حق به مردم اجازه می‌دهد که احزاب سیاسی تشکیل داده و در انتخابات شرکت کنند (Beetham & Boyle, 2009: 134).

حقوق سیاسی ویژگی‌های متعددی دارند که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. **حقوق بنیادین:** این حقوق مربوط به حق طبیعی و حیاتی افراد است که از اهمیت اساسی برخوردارند و نمی‌توان آن‌ها را به‌راحتی از افراد یا گروه‌ها سلب کرد.

۲. **حقوق مثبت:** دولت موظف است اقداماتی را برای تضمین این حقوق انجام دهد؛ زیرا نتایج و پیامدهای مثبتی برای پیشرفت جامعه به همراه خواهند داشت.

۳. **حقوق نسبی:** ممکن است در جوامع مختلف، محتوا و قلمرو این حقوق متفاوت باشد (Beetham & Boyle, 2009: 45).

۵- یافته‌های پژوهش

الف) حقوق شهروندی در دوران پهلوی دوم

حقوق شهروندی یکی از مهم‌ترین مفاهیمی است که در نظام‌های حکومتی مدرن مطرح می‌شود و به مجموعه‌ای از حقوق و امتیازاتی اطلاق می‌شود که دولت موظف به تأمین و حمایت از آن‌ها برای تمامی شهروندان خود است. این حقوق شامل آزادی‌های فردی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی می‌شود و در نظام‌های سیاسی مختلف، به شیوه‌های متفاوتی تعریف و اجرا می‌شود. در ایران، مفهوم حقوق شهروندی در دوران پهلوی دوم در چارچوب قانون اساسی مشروطه و متمم‌های آن مطرح شد

(Katouzian, 2003: 45). طبق این قوانین، شهروندان ایرانی از حقوقی مانند: حق مالکیت، حق آزادی بیان، حق آزادی اجتماعات، حق آموزش، حق بهره‌مندی از خدمات عمومی و حق برخورداری از عدالت اجتماعی، برخوردار بودند. با این حال، میزان تحقق این حقوق در عمل به ساختار سیاسی و فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعه بستگی داشت. در حکومت پهلوی دوم، ساختار نظام سیاسی مبتنی بر اقتدارگرایی و تمرکز قدرت در دستان شاه بود و این امر سبب شد که بسیاری از حقوق شهروندی، علی‌رغم تصریح در قانون، در عمل به طور کامل محقق نشوند (Abrahamian, 1982: 420). فرهنگ سیاسی غالب نیز که متأثر از سنت‌های دیرینه سلطنتی و نوسازی اقتدارگرایانه بود، نقش مهمی در محدودسازی حقوق شهروندی ایفا کرد (Ansari, 2012: 78). مردم عمدتاً به عنوان رعایا و نه شهروندانی با حقوق برابر در نظر گرفته می‌شدند و حکومت بیشتر بر کنترل جامعه تأکید داشت تا بر توسعه واقعی حقوق شهروندی.

در نظام حقوقی دوران پهلوی دوم، اصول متعددی برای تأمین حقوق شهروندی در نظر گرفته شده بود؛ این اصول شامل حق آزادی بیان، حق برخورداری از عدالت در محاکم قضایی، حق مالکیت خصوصی، حق آموزش و پرورش رایگان و حق تأمین اجتماعی بود. با این حال، در عمل بسیاری از این حقوق تحت تأثیر اقتدارگرایی حکومت و نظارت‌های سخت‌گیرانه بر آزادی‌های فردی قرار داشت. برای مثال، آزادی بیان در قانون تضمین شده بود، اما سانسور رسانه‌ها و سرکوب مخالفان سیاسی عملاً این حق را بی‌اثر می‌کرد (Chehabi, 1990: 152). همچنین، اگرچه عدالت در محاکم قضایی مورد تأکید قرار گرفته بود، اما وابستگی نظام قضایی به حکومت و مداخلات مستقیم در روند دادرسی‌ها، موجب شد که عدالت به طور برابر برای همه شهروندان اعمال نشود (Katouzian, 2003: 67). در واقع، نظام سیاسی پهلوی دوم به گونه‌ای طراحی شده بود که در آن حقوق شهروندی بیشتر به عنوان ابزاری برای نمایش چهره‌ای مدرن از حکومت مطرح بود تا یک واقعیت اجرایی در زندگی روزمره مردم. فرهنگ سیاسی اقتدارگرا نیز سبب شد که شهروندان از ایفای نقش فعال در تعیین سرنوشت خود محروم شوند و به جای مشارکت، صرفاً تحت سلطه سیاست‌های دولت قرار گیرند.

در بررسی حقوق شهروندی در دوران پهلوی دوم، می‌توان به قوانین و اصلاحات متعددی اشاره کرد که در حوزه‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی تصویب شدند. برای مثال، اصلاحات ارضی یکی از اقدامات مهم حکومت پهلوی دوم بود که به ظاهر باهدف افزایش عدالت اجتماعی و بهبود وضعیت اقتصادی کشاورزان اجرا شد. اما در عمل، این اصلاحات نه تنها به تقویت حقوق شهروندی منجر نشد، بلکه با ایجاد نارضایتی‌های گسترده، موجب بروز ناآرامی‌های اجتماعی گردید (Hooglund, 1982: 95). همچنین، اگرچه قانون اساسی مشروطه حقوقی نظیر آزادی اجتماعات و مشارکت در احزاب سیاسی را تضمین کرده بود، اما واقعیت این بود که احزاب مستقل و منتقد امکان فعالیت نداشتند و فقط گروه‌هایی که مورد حمایت حکومت بودند، مجال فعالیت می‌یافتند (Abrahamian, 1982: 435). در حوزه آموزش و بهداشت نیز، اگرچه پیشرفت‌هایی حاصل شد، اما این خدمات بیشتر در مناطق شهری متمرکز بودند و بسیاری از روستاها و مناطق محروم همچنان از حقوق شهروندی برابر برخوردار نبودند (Ansari, 2012: 102). در مجموع می‌توان گفت که حقوق شهروندی در دوران پهلوی دوم بیشتر در سطح قوانین باقی ماند و اجرای آن‌ها با چالش‌های جدی مواجه بود.

با بررسی دقیق‌تر، مشخص می‌شود که شهروندان ایرانی در دوران پهلوی دوم فقط به بخشی از حقوق شهروندی خود دسترسی داشتند و بسیاری از این حقوق تنها در حد شعار و نمایش باقی ماندند. برای مثال، اگرچه نظام آموزشی گسترش یافت و سوادآموزی در کشور بهبود پیدا کرد، اما این اقدامات بیشتر در جهت تثبیت اقتدار حکومت و کنترل ایدئولوژیک جامعه صورت گرفت تا توسعه واقعی حقوق شهروندی (Chehabi, 1990: 178). بسیاری از دانشجویان و روشنفکران که خواهان فضای آزاد اندیشه و مشارکت سیاسی بودند، با سرکوب و محدودیت مواجه شدند. در حوزه آزادی‌های اجتماعی نیز،

گرچه سبک زندگی مدرن در شهرهای بزرگ گسترش یافت، اما این تغییرات اغلب از بالا تحمیل می‌شد و به‌جای تقویت آگاهی و توانمندسازی مردم، موجب شکاف‌های اجتماعی و واکنش‌های منفی شد. به همین دلیل، می‌توان گفت که حقوق شهروندی در دوران پهلوی دوم بیش از آنکه به‌عنوان یک حق بنیادین برای مردم در نظر گرفته شود، به‌عنوان یک ابزار حکومتی برای نمایش چهره‌ای مدرن از کشور به کار گرفته شد.

به‌طور کلی حقوق شهروندی در دوران پهلوی دوم با چالش‌های متعددی مواجه بود و میان آنچه در قوانین به‌عنوان حقوق مردم تعریف شده بود و آنچه در عمل اجرا می‌شد، شکاف قابل‌توجهی وجود داشت. ساختار سیاسی اقتدارگرای پهلوی دوم که بر تمرکز قدرت در دست شاه تأکید داشت، مانع از تحقق کامل این حقوق در جامعه شد (Abrahamian, 1982). (450) فرهنگ سیاسی سلطه‌گرایانه نیز به‌جای ترویج مشارکت مدنی، بیشتر به اطاعت و پذیرش بی‌چون و چرای تصمیمات حکومت تأکید داشت (Ansari, 2012: 85). این وضعیت باعث شد که حقوق شهروندی در دوران پهلوی دوم به‌جای اینکه ابزاری برای تقویت دموکراسی و مشارکت عمومی باشد، به یک مجموعه از امتیازات محدود تبدیل شود که تنها در شرایط خاص و برای گروه‌های خاصی اعمال می‌شد. این تضاد میان قانون و واقعیت اجتماعی، زمینه‌ساز نارضایتی‌های گسترده و درنهایت یکی از عوامل تأثیرگذار بر تحولات سیاسی بعدی ایران شد.

باتوجه به این تحلیل، می‌توان نتیجه گرفت که حقوق شهروندی و حقوق سیاسی در دوران پهلوی دوم ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر داشتند. درحالی‌که حقوق شهروندی ناظر بر آزادی‌های اجتماعی و اقتصادی بود، حقوق سیاسی به امکان مشارکت فعال مردم در تصمیم‌گیری‌های کلان کشور مربوط می‌شد. در این دوران، محدودیت‌های حقوق سیاسی مستقیماً بر تحقق حقوق شهروندی تأثیر گذاشت و موجب شد که مردم نتوانند به طور واقعی در سرنوشت خود دخالت کنند (Hooglund, 1982: 112). از این رو، بررسی حقوق سیاسی در دوران پهلوی دوم که در بخش بعدی ارائه می‌شود، می‌تواند به درک بهتر این رابطه و میزان تحقق واقعی این حقوق در آن دوره کمک کند.

ب) حقوق سیاسی در دوران پهلوی دوم

حقوق سیاسی به مجموعه‌ای از امتیازات و آزادی‌هایی اطلاق می‌شود که به شهروندان امکان مشارکت در فرایندهای سیاسی و تعیین سرنوشت جمعی را می‌دهد. در ایران، به‌ویژه در دوران پهلوی دوم، این حقوق در چارچوب قانون اساسی مشروطه و متمم‌های آن تعریف شده بودند (Katouzian, 2003: 45). طبق این قوانین، شهروندان ایرانی از حقوقی نظیر حق رأی، حق انتخاب‌شدن، حق آزادی بیان، حق آزادی تجمع، حق تشکیل احزاب سیاسی و حق مشارکت در تصمیم‌گیری‌های سیاسی برخوردار بودند. این حقوق در اصل به‌عنوان بخشی از تعهدات دولت برای تضمین مشارکت مردم در سیاست و حفظ دموکراسی مطرح شده بودند (Ansari, 2012: 65). حق رأی، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین حقوق سیاسی، به شهروندان اجازه می‌داد که در انتخابات شرکت کنند و نمایندگان خود را برای مجلس انتخاب کنند (Abrahamian, 1982: 430). حق آزادی بیان نیز به مردم امکان می‌داد که نظرات و انتقادات خود را در مورد مسائل سیاسی مطرح کنند، درحالی‌که حق آزادی تجمع و تشکیل احزاب سیاسی به‌عنوان ابزارهایی برای سازماندهی فعالیت‌های سیاسی و تقویت مشارکت جمعی در نظر گرفته شده بود (Chehabi, 1990: 145). با این حال، تحقق این حقوق در عمل به‌شدت تحت تأثیر ساختار سیاسی و فرهنگ سیاسی حاکم بر جامعه بود. نظام سیاسی پهلوی دوم مبتنی بر پادشاهی اقتدارگرا بود که در آن قدرت عمده‌تاً در دستان شاه متمرکز شده و تصمیم‌گیری‌های کلان بدون مشارکت واقعی مردم انجام می‌شد (Abrahamian, 1982: 450). این تمرکز

قدرت، زمینه را برای محدودسازی حقوق سیاسی در ابعاد مختلف فراهم کرد و بسیاری از این حقوق را به ابزارهایی نمایشی برای نشان دادن چهره‌ای دموکراتیک از حکومت تبدیل کرد (Milani, 2011: 92).

فرهنگ سیاسی دوران پهلوی دوم نیز نقش مهمی در تعیین حدود حقوق سیاسی ایفا کرد. این فرهنگ که ریشه در سنت‌های دیرینه سلطنتی و اقتدارگرایی داشت، بیشتر بر اطاعت و پذیرش تصمیمات حکومتی تأکید داشت تا مشارکت فعال و انتقادی مردم (Ansari, 2012: 78). در این فرهنگ، مردم عمدتاً به عنوان رعایا و نه شهروندانی با حقوق برابر در نظر گرفته می‌شدند (Milani, 2011: 105). این نگاه سلطه‌گرایانه، همراه با نوسازی اقتدارگرایانه‌ای که در این دوره دنبال می‌شد، باعث شد که حقوق سیاسی در بسیاری از موارد به صورت ابزاری برای کنترل جامعه به کار گرفته شوند. برای مثال، انتخابات برگزار می‌شد، اما نتایج آن معمولاً ازپیش‌تعیین‌شده بود و احزاب سیاسی مستقل اجازه فعالیت نداشتند. این وضعیت نشان‌دهنده شکاف عمیقی میان حقوق سیاسی تعریف‌شده در قانون و واقعیت‌های اجتماعی بود. در چنین بستری، حقوق سیاسی به جای اینکه ابزاری برای توانمندسازی مردم باشند، بیشتر به عنوان بخشی از نمایش دموکراسی و مشروعیت بخشی به نظام پادشاهی عمل می‌کردند (سریع‌القلم، ۱۳۸۹: ۱۲۷-۱۲۸).

در ادامه بررسی حقوق سیاسی در دوران پهلوی دوم، لازم است به طور خاص به حقوقی که در قانون اساسی مشروطه و متمم‌های آن تعریف شده بودند و میزان تحقق آن‌ها در جامعه پرداخته شود. طبق قانون اساسی، حق مشارکت سیاسی یکی از مهم‌ترین حقوق سیاسی بود که به شهروندان اجازه می‌داد در انتخابات و تصمیم‌گیری‌های سیاسی دخیل باشند (Katouzian, 2003: 50). با این حال، در عمل، این حق به شدت محدود بود. انتخابات در این دوره معمولاً تحت کنترل حکومت برگزار می‌شد و نتایج آن ازپیش‌تعیین‌شده بود (Abrahamian, 1982: 438). احزاب سیاسی که بتوانند به صورت مستقل و منتقد فعالیت کنند، اجازه فعالیت نداشتند و تنها احزاب مورد حمایت حکومت، مانند حزب نوین ایران، امکان حضور در عرصه سیاسی را داشتند (Milani, 2011: 98). حق آزادی بیان نیز که به عنوان یکی دیگر از حقوق سیاسی مهم مطرح شده بود، در عمل با سانسور شدید رسانه‌ها و سرکوب روشنفکران و مخالفان سیاسی مواجه بود. روزنامه‌ها و نشریات مستقل تحت نظارت شدید قرار داشتند و هرگونه انتقاد از حکومت یا سیاست‌های شاه با برخوردهای امنیتی مواجه می‌شد (فیرحی، ۱۴۰۰: ۱۶۷).

حق آزادی تجمع و تشکیل احزاب سیاسی نیز از دیگر حقوق سیاسی تعریف‌شده در قانون اساسی بود که در عمل با محدودیت‌های جدی مواجه بود. گرچه قانون به مردم اجازه می‌داد که تجمعات مسالمت‌آمیز برگزار کنند و احزاب سیاسی تشکیل دهند، اما در واقعیت، هرگونه تجمع یا فعالیت سیاسی که خارج از چارچوب‌های تعیین‌شده توسط حکومت بود، با سرکوب مواجه می‌شد (فیرحی، ۱۴۰۰: ۱۶۸). سازمان‌های امنیتی مانند ساواک نقش مهمی در نظارت و کنترل فعالیت‌های سیاسی داشتند. این وضعیت نشان‌دهنده این بود که حق آزادی تجمع و تشکیل احزاب سیاسی، اگرچه در قانون وجود داشت، اما در عمل به صورت کامل محقق نشده و بیشتر به عنوان ابزاری برای نمایش دموکراسی به کار گرفته می‌شد (Chehabi, 1990: 160). در حوزه حق تعیین سرنوشت نیز، تصمیم‌گیری‌های کلان سیاسی بدون مشارکت واقعی مردم و صرفاً توسط شاه و نزدیکان او انجام می‌شد (Katouzian, 2003: 72).

نسبت میان حقوق سیاسی تعریف‌شده در قانون اساسی و واقعیت‌های اجتماعی در دوران پهلوی دوم، نشان‌دهنده وجود یک تضاد آشکار است. اگرچه قانون اساسی مشروطه و متمم‌های آن حقوقی نظیر حق رأی، آزادی بیان، آزادی تجمع، تشکیل احزاب سیاسی و مشارکت در تصمیم‌گیری‌های سیاسی را برای مردم تضمین کرده بود، اما در عمل، این حقوق به صورت کامل محقق نشدند (Ansari, 2012: 90). ساختار سیاسی اقتدارگرای پهلوی دوم که بر تمرکز قدرت در دستان شاه و نزدیکان او

تأکید داشت، مانع از تحقق واقعی این حقوق شد. فرهنگ سیاسی سلطه‌گرایانه نیز نقش مهمی در محدودسازی حقوق سیاسی ایفا کرد. در این بستر، برخی از حقوق سیاسی، مانند حق رأی، به صورت نمایشی و محدود اجرا می‌شدند، اما حقوق دیگر، مانند آزادی بیان و تجمع، تقریباً به طور کامل سرکوب شدند (Chehabi, 1990: 165). این وضعیت زمینه‌ساز نارضایتی‌های گسترده در جامعه شد و یکی از عوامل تأثیرگذار بر تحولات سیاسی بعدی ایران، از جمله انقلاب ۱۳۵۷، بود (Katouzian, 2003: 80).

در نهایت می‌توان گفت که حقوق سیاسی در دوران پهلوی دوم، اگرچه در قانون اساسی و اسناد رسمی تعریف شده بودند، اما در عمل به صورت کامل محقق نشدند. این عدم تحقق، نتیجه ساختار سیاسی اقتدارگرا و فرهنگ سیاسی سلطه‌گرایانه‌ای بود که در آن مردم به عنوان رعایا و نه شهروندان با حقوق برابر در نظر گرفته می‌شدند ارتباط میان حقوق سیاسی و حقوق شهروندی نیز در این دوره به گونه‌ای بود که محدودیت‌های حقوق سیاسی مستقیماً بر تحقق حقوق شهروندی تأثیر گذاشت. در نتیجه، حقوق سیاسی در دوران پهلوی دوم بیشتر به عنوان شعارهایی در قوانین باقی ماندند و در واقعیت اجتماعی، تنها به صورت محدود و برای گروه‌های خاصی اعمال شدند.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با بررسی نسبت میان حقوق سیاسی و شهروندی سیاسی در دوران پهلوی دوم نشان داد که ساختار اقتدارگرای حکومت، مانع از تحقق کامل این حقوق شد. اگرچه اصلاحات اجتماعی و اقتصادی در ظاهر بهبودهایی را به همراه داشت، اما عدم تضمین آزادی‌های سیاسی باعث شد که حقوق شهروندی در سطحی حداقلی و در راستای منافع حکومت اجرایی شود. فرهنگ سیاسی اقتدارگرایانه که بر اطاعت و عدم مشارکت فعال تأکید داشت، سبب شد که حقوق شهروندی به ابزاری برای نمایش مدرن‌سازی حکومت تبدیل شود، نه بستری برای توانمندسازی شهروندان. در نتیجه، حقوق سیاسی نظیر آزادی بیان، آزادی اجتماعات و مشارکت در تصمیم‌گیری‌های کلان، تحت کنترل شدید حکومتی قرار گرفت و نتوانست به طور واقعی محقق شود.

یافته‌های پژوهش نشان داد که میان حقوق سیاسی و شهروندی سیاسی در دوران پهلوی دوم رابطه‌ای دوسویه و تأثیرگذار وجود داشت. محدودیت‌های حقوق سیاسی، تحقق حقوق شهروندی را نیز با چالش مواجه کرد و باعث شد که شهروندان نقش فعالی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی نداشته باشند. انتخابات کنترل‌شده، سانسور گسترده و سرکوب مخالفان، سبب شد که حقوق شهروندی و سیاسی صرفاً به صورت نمادین در قانون باقی بمانند. این وضعیت نه تنها مانع شکل‌گیری جامعه مدنی مستقل شد، بلکه سبب شد که شهروندان از ایفای نقش خود در تعیین سرنوشت سیاسی محروم بمانند. در مجموع، حقوق سیاسی به جای بستری برای توسعه دموکراسی، به ابزاری برای نمایش اقتدار حکومت تبدیل شد.

تحلیل این دوره تاریخی نشان داد که تحقق حقوق شهروندی، مستلزم وجود ساختارهای دموکراتیک، نهادهای مستقل و فرهنگ مشارکتی است. صرف وجود قوانین کافی نیست، بلکه تضمین آزادی‌های سیاسی و مشارکت واقعی مردم، شرط اساسی برای تحقق شهروندی فعال است. تجربه ایران در دوران پهلوی دوم نشان داد که محدودیت حقوق سیاسی، مانع از شکل‌گیری شهروندی واقعی شده و این امر به نارضایتی‌های گسترده اجتماعی می‌انجامد. در نهایت، این پژوهش در چارچوب مفهومی خود تأکید می‌کند که حقوق شهروندی بدون تضمین مؤلفه‌های آن در دوره پهلوی دوم محقق نشد و هرگونه توسعه پایدار نیز به دلیل عدم مشارکت واقعی شهروندان در فرایندهای تصمیم‌گیری صورت نپذیرفت.

منابع

۱. آبراهامیان، یرواند (۱۴۰۲). تاریخ ایران مدرن. ترجمه: محمدابراهیم فتاحی. چاپ بیست و پنجم، تهران: نشر نی.
۲. ابراهیمی، جهانبخش؛ زارعی، محمدحسین؛ شمس، عرفان (۱۴۰۱). نسبت امر سیاسی و حقوق عمومی مدرن. ماهنامه علمی جامعه‌شناسی سیاسی ایران، سال پنجم، شماره ۲، ۴۷۳-۴۴۹.
۳. الهی زاده، محمدحسن؛ حیاری، حبیب (۱۳۹۳). ساختار قدرت سیاسی پهلوی دوم و تأثیر آن در بروز انقلاب اسلامی. فصلنامه پژوهش در تاریخ، سال پنجم، شماره ۱، ۵۰-۲۶.
۴. توسلی، غلام‌عباس؛ نجاتی حسینی، سید محمود (۱۳۸۳)، واقعیت اجتماعی شهروندی در ایران، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره پنجم، شماره ۲، ۶۲-۳۲.
۵. جهانگیری، سعید (۱۳۹۷). بررسی موانع توسعه سیاسی در ایران (مطالعه موردی: دوران پهلوی دوم). فصلنامه تاریخ‌نامه انقلاب، سال دوم، شماره ۳، ۷۸-۵۷.
۶. حاتمی، عباس (۱۳۹۴). پوپولیسم و کورپوراتیسم در پهلوی دوم: ابزارهایی نرم برای اقتدارگرایی سخت. پژوهشگاه علوم‌انسانی و مطالعات فرهنگی، سال ششم، شماره ۲، ۳۹-۱۷.
۷. حسنی فر، عبدالرحمن؛ عباس‌زاده، مجید (۱۴۰۱)، مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی ایران و چگونگی رواج آنها در دوره محمدرضا شاه، ماهنامه علمی جامعه‌شناسی سیاسی ایران دوره پنجم، شماره ۱۲، ۲۰۳۵-۲۰۲۰.
۸. حکمت‌نیا، حسن؛ موسوی، میر نجف (۱۳۸۵). تحلیلی تاریخی از مشارکت شهروندان در اداره امور شهرهای ایران. فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۸۰، ۱۳۶-۱۲۱.
۹. حیدری، آیدا؛ امامی، محمد؛ صادقی اول، هادی (۱۴۰۲). تبیین جایگاه حق اخلاقی در تحقق حقوق قانونی شهروندان. مجله علمی مطالعات حقوقی، دوره پانزدهم، شماره ۱، ۳۳۴-۲۹۸.
۱۰. حیدری، معصومه (۱۴۰۲). تأثیر و نقش حقوق اساسی در تضمین حقوق شهروندی. فصلنامه تمدن حقوقی، دوره ششم، شماره ۱۶، ۳۵۴-۳۳۹.
۱۱. رمزی، اکبر (۱۳۹۴). رابطه حقوق شهروندی و توسعه سیاسی. همایش ملی تبیین حقوق شهروندی، دوره ۱.
۱۲. سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۹). فرهنگ سیاسی ایران. چاپ نخست، تهران: نشر فروزان.
۱۳. سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۷). اقتدارگرایی ایرانی در عهد پهلوی. چاپ نخست، تهران: نشر گاندی.
۱۴. شهریاری، اکبر (۱۳۹۶). ابهامات و موانع قانونی حقوق شهروندی. فصلنامه حقوقی قانون‌یار، دوره چهارم، ۱۳۰-۱۰۹.
۱۵. طاهری، ابوالقاسم؛ صفاری امان، سارا (۱۳۸۸). تأثیر دولت رانتیر بر دموکراسی در ایران: پهلوی دوم. فصلنامه پژوهشی تاریخ، سال چهارم، شماره ۱۲، ۹۱-۱۲۱.
۱۶. عالم، عبدالرحمن؛ نوری اصل، احد (۱۳۹۷). حقوق نهادین شهروندی و مشارکت سیاسی (راهجویی توسعه سیاسی). فصلنامه سیاسی، دوره چهل و نهم، شماره ۱، ۱۴۵-۱۲۷.
۱۷. غیاثوند، احمد (۱۳۹۴). گونه‌شناسی شهروندی در ایران؛ فرصت‌ها و تهدیدهای آن. فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۶۸، ۱۱۸-۱۵۰.

۱۸. فاطمی‌نیا، سیاوش؛ حیدری، سیامک (۱۳۸۷). عوامل مرتبط با تعهدات شهروندی. فصلنامه رفاه اجتماعی، سال دهم، شماره ۳۸، ۴۱-۶۴.
۱۹. فیرحی، داود (۱۴۰۰). دولت مدرن و بحران قانون: چالش قانون و شریعت در ایران معاصر. چاپ سوم، تهران: نشر نی.
۲۰. قربانی، رحمان؛ زارعی، حسن؛ فلاح‌زاده، محمدعلی (۱۴۰۰)، فرهنگ سیاسی ایران و تحقق حقوق شهروندی، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی، دوره سیزدهم، شماره ۵۲، ۲۸-۴۹.
۲۱. کاظم‌زاده، علی (۱۳۹۶). حقوق سیاسی مردم در اعمال نظارت بر دولت. فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال سیزدهم، شماره ۴۱، ۱۵۷-۱۸۰.
۲۲. کتابی، محمود؛ شفیعی، اسماعیل؛ نوایی، فرهاد (۱۳۹۵). نقش مؤلفه‌های مختلف در جهت‌گیری فرهنگ سیاسی نخبگان پهلوی دوم. فصلنامه رهیافت انقلاب اسلامی، سال دهم، شماره ۳۷، ۷۵-۹۴.
۲۳. کناررودی، قربانعلی (۱۳۹۹). مطالبات و حقوق سیاسی و اجتماعی زنان در گذار از قاجار به پهلوی. فصلنامه پژواک زنان در تاریخ، سال اول، ۱۱-۴۳.
۲۴. منشادی، مرتضی؛ اسمعیل زادگان، بهروز (۱۳۹۸). نهادهای ایدئولوژیک و استمرار حکومت پهلوی دوم (۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷). فصلنامه دولت‌پژوهی، سال پنجم، شماره ۲۰، ۱۷۱-۲۱۹.
۲۵. هاشمی نیا، محمود؛ عابدی، مهدی؛ صالحی فارسانی، علی؛ ابوالفضلی، حسین (۱۳۹۹). تحولات مربوط به حقوق شهروندی و تأثیر آن بر توسعه سیاسی در ایران. فصلنامه پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی، سال یازدهم، شماره ۴۵، ۱۸۵-۲۰۷.
۲۶. بشیریه، حسین (۱۳۹۷). آموزش دانش سیاسی. چاپ سیزدهم، تهران: نشر نگاه معاصر.
۲۷. پیتر کیویستو، توماس فایست (۱۴۰۱). شهروندی. چاپ نخست، ترجمه: قربانعلی سبکتکین ریزی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
28. Abrahamian, E (1982), *Iran between two revolutions* .Princeton, NJ: Princeton University Press.
29. Ansari, A. M (2012), *The politics of nationalism in modern Iran* .Cambridge, UK: Cambridge University Press.
30. Beetham, D & ,Boyle, K (2009), *Introducing democracy: 80 questions and answers* (2nd ed.). UNESCO Publishing. Paris, France.
31. Bellamy, R (2008), *Citizenship: A Very Short Introduction* .New York :Oxford University Press.
32. Chehabi, H. E (1990), *Iranian politics and religious modernism: The liberation movement of Iran under the Shah 'and Khomeini* .Ithaca, NY: Cornell University 'Press.
33. Dahl, R. A (2020), *On democracy* .Yale University Press. New Haven, CT.
34. Hooglund, E. J (1982), *Land and revolution in Iran, 1960–1980* .Austin, TX: University of Texas Press.

35. Katouzian, H (2003), *Iranian history and politics: The dialectic of state and society* . London, UK: Routledge.
36. Milani, A (2011), *The Shah* .New York, NY: Palgrave Macmillan.
37. U. Altundal & R. Valelly (2020), *Democratic Citizenship* ,New York: Oxford University Press.

An Analysis of the Relationship Between Political Rights and Political Citizenship During the Second Pahlavi Era

Arman Edalati

M.A Student in Political Science, Shiraz University.

Abstract

This study examines the relationship between political rights and political citizenship during the second Pahlavi era, analyzing the impact of the regime's authoritarian structure on the realization of these rights. The research employs a descriptive-analytical methodology, with data gathered through library and archival studies. The central question of this research is: what was the nature of the relationship between political rights and political citizenship during the second Pahlavi era? The research hypothesis posits that despite the constitutional emphasis on certain political rights, the authoritarian structure of the government and a submissive political culture hindered the full realization of political citizenship. Findings indicate that political rights, such as freedom of expression, political participation, and the right to vote, although formally enshrined in laws, were in practice severely controlled by the government. Consequently, citizenship rights, instead of serving as a platform for democratic development, were transformed into instruments for showcasing the government's authority. By emphasizing the impact of political and cultural structures on citizenship rights, this research contributes to a deeper understanding of the challenges of democratic development in Iran.

Keywords: Political Rights, Political Citizenship, Authoritarianism, Political Culture, Second Pahlavi Era.
